

جنگ تمام عیار میان آمریکا و ایران بعید است.

حسن عباسی در مصاحبه با شبکه خبری پرنسا لاتینا:

جنگ تمام عیار میان آمریکا و ایران بعید است.

در علوم نظامی، بمباران موردی و نقطه‌ای تأسیسات غیرنظامی را جنگ نمی‌خوانند.

در سال 2007 فرصتی پدید آمد تا با استراتژیست ایرانی حسن عباسی دیدار و گفت و گویی صورت گرفت. در سال 2007 با تصویب قطعنامه تحریم اقتصادی علیه ایران، امکان درگیری نظامی میان آمریکا و ایران جدی بود، به ویژه با پافشاری ایران بر پروژه هسته‌ای خود.

اکنون پس از سه سال، مجدداً فرصت مصاحبه‌ای پیش آمده است. او که امکان بمباران نقطه‌ای تأسیسات را در سال‌های اخیر، با توجه به استیصال آمریکا در برابر ایران، محتمل و عادی برآورده کرده است، اما همچنان معتقد است که جنگ تمام-عیار میان آمریکا و ایران با شرایط موجود بعید است.

* شما چند بار حداقل 6 استراتژی آمریکا علیه ایران را مطرح کرده‌اید. به نظر شما کدام یک بر ضد ایران مخرب‌تر است؟

حافظه خوبی دارید، اما باید بگویم تاکنون یازده استراتژی: از سال 2001، به ترتیب «هویج و چماق» (2002) « پلیس خوب، پلیس بد» (2003) مکانیسم ماشه (2004) شوک و بهت (2005) - چیکن استراتژی (2005) - استراتژی قورباغه (2006) - آنفولانزای نیویورکی (2007) اسناک استراتژی در دایم پارادایم (2008) - هویج سمی (2008) - آزاکس 2 (2009) - مده آ (2010).

در مورد این که کدام یک برای ایران خطرناک‌تر بوده یا هست، پاسخ روشن است. وقتی آمریکا مدام مجبور به دکترین شیفت و پارادایم‌شیفت علیه ایران می‌شود، مشخص می‌گردد که استراتژی‌ها، دکترین‌ها و نت‌های او بر ضد ایران ناکارآمد است. در بازی شطرنج مناسبات 30 سال گذشته آمریکا با ایران، کل مجموعه این دکترین‌ها، نتوانسته‌اند تأثیر قابل توجهی بگذارند. واقعیت این است که نظام تصمیم‌سازی استراتژیک آمریکا، که در عصر جنگ سرد از خود چهره‌ای افسانه‌ای نشان داده بود، اکنون فرسوده شده است. عصر شیلینگ‌ها، کیسینجرها، مک نامارها، مکسول تیلورها، و هانتینگتون‌ها سرآمده است، و افق آینده نیز روشن نیست. ابرقدرت آمریکا، یک مشکل عادی هم‌چون نشت نفت در خلیج مکزیک را در طول سه ماه نتوانست مهار کند. این بیانگر ضعف مدیریت بحران توسط آمریکا است و آن ضعف نیز حکایت از فرسودگی و کهنگی توان تصمیم‌سازی استراتژیک در آمریکا دارد.

*** با استراتژی‌های آمریکا و غرب علیه ایران مانند چیکن، آیا هنوز صحیح است که بگوییم احتمال یک برخورد مستقیم میان آمریکا و ایران کم است؟**

در چیکن استراتژی، امکان برخورد همواره بسیار زیاد است. در واقع آن استراتژی که بیش‌ترین احتمال برخورد را در ذات خود دارد، همان چیکن استراتژی است. زیرا در این دکترین، هر دو طرف، مانند دو اتومبیل برای بیرون کردن حریف از جاده-ی باریک، به سرعت به سمت هم می‌آیند. اگر حریف نپذیرد که از جاده منحرف بشود، باید آماده پذیرش هزینه برخورد با اتومبیل روبرو باشد. به این دلیل نام آن چیکن استراتژی نهاده شده است که حاکی از شجاعت یا ترس راننده آن اتومبیل، در آمادگی برای برخورد است. آغاز دوره چیکن استراتژی از سوی ایران و آمریکا در سال 2005 به این معنا بود که هر دو طرف آماده پرداختن هزینه تقابل هستند، حتی اگر این هزینه، در حد یک جنگ تمام‌عیار باشد. ویژگی استراتژی چیکن، در بالا بردن مستمر هزینه برخورد و تصادف از سوی طرفین است.

پس در پاسخ به سؤال شما باید بگوییم که با مطرح شدن چیکن استراتژی در پنج سال گذشته، همواره امکان برخورد نظامی وجود داشته است، اما چون هزینه برخورد روز به روز بالا می‌رود، این امکان، دچار نوسان می‌شود. دوره چیکن استراتژی آمریکا و شوروی در بحران موشکی 1962 کوبا دو ماه طول کشید تا هر دو طرف عقب نشستند. سال‌ها بعد رابرت مک نامارا گفت اگر در آن بحران جنگ شروع می‌شد، برآورد این بود که بیش از دو بیست میلیون نفر کشته می‌شدند. اکنون دوره چیکن استراتژی آمریکا و ایران در پرونده هسته‌ای، به مرز پنج سالگی نزدیک می‌شود، یعنی طولانی‌ترین دوره رویارویی در تاریخ استراتژی چیکن. جورج دبلیو بوش در سال‌های آخر حکومت خود اعلام کرد: «با این وصف برخورد میان آمریکا و ایران، جنگ جهانی سوم خواهد بود.»

هر نوع درگیری نظامی میان آمریکا و ایران، به سرعت به بیش از 18 کشور تسری پیدا می‌کند. زیرا وقتی دو گول در اتاق کوچکی کشتی می‌گیرند، موجودات کوچک اطراف آن‌ها، زیر دست و پا قرار می‌گیرند.

*در آخرین دیدار با شما در سال 2007، نظریه جهان سایبرنتیک را توضیح دادید و در ترسیم موقعیت ژئواستراتژیک جهان دو قطب قلب و مغز را در نظام جهانی معرفی کردید. آیا صحیح است که هنوز تصور کنیم سایه-ی جنگ پشت دروازه‌های ایران نیست؟

اگر به خاطر داشته باشید، سه سال قبل در ترسیم موقعیت ژئواستراتژیک و ژئودکترینال جهان، گفتم که ایران به هارتلند جهان و آمریکا به برین‌لند جهان تبدیل شده‌اند. آمریکا، برین‌لند جهان را در کنار جاده بالتیمور، در شمال واشنگتن‌دی‌سی در سازمان NSA پدید آورده است. اکنون NSA روزانه با رصد میلیاردها پیام تلفنی و اینترنتی و ماهواره‌ای در 9 هکتار سوپر کامپیوتر چینش شده خود، نقش مغز جهان را در کنترل پیام‌ها ایفا می‌کند.

شبکه مخابراتی جهان و شبکه اینترنت و ماهواره‌های KH11 و اشلون، حکم سیستم عصبی این بدن را برای مغز جهان دارند. هر چه زمان می‌گذرد، جهان بیوسایبورگ بیشتر نمایان می‌شود: جهان یکپارچه‌ای که توسط NSA در آمریکا کنترل اطلاعات می‌شود، و آن جهان باید از این مغز دستور بگیرد. اما فراموش نکنید که مغز شما نمی‌تواند به قلب شما دستور بدهد که از تپش به ایستد. لذا آمریکا به عنوان مغز جهان نمی‌تواند ایران یعنی هارتلند جهان را تحت انقیاد و هژمونی خود درآورد. پس مجبور است به جنگ نظامی روی آورد. در حوزه تئوری سیستم‌های بیولوژیکی تأکید می‌شود که در بدن، مغز بدون قلب می‌میرد. اما قلب بدون مغز زنده می‌ماند. مشکل آمریکا این است، که همواره ایران را دست کم گرفته است.

در پاسخ به سؤال شما که آیا صحیح است تصور کنیم سایه جنگ در پشت دروازه‌های ایران وجود ندارد، یادآور می‌شوم که آمریکا در سی سال گذشته با ایران در جنگ بوده است. در حوزه جنگ سخت، آمریکا صدام را در عراق تشویق کرد به ایران حمله کند و در آن جنگ هشت ساله از او پشتیبانی کرد. چند کودتا، مانند کودتای نوژه علیه ایران اجرا کرد. در چند دوره مانند واقعه صحرای طبس و یا جنگ نفت‌کش‌ها در خلیج فارس و شلیک به هواپیمای ایرباس، به ایران حمله نظامی نمود. در حوزه جنگ نیمه‌سخت، آمریکا سی سال است که ایران را محاصره اقتصادی نموده و مدام جنگ اقتصادی با ایران را تشدید می‌کند. در حوزه جنگ نرم، آمریکا در ژوئن 2009 از طریق قدرت سایبر خود در فیس بوک، توئیتر و یوتیوب، و از طریق شبکه‌های ماهواره‌ای با استفاده از گروه بورژوا و غرب‌گرای ایرانی ساکن غرب، یک کودتای مخملی را در طول جریان انتخابات ریاست جمهوری ایران دنبال کرد.

پس آمریکا با ایران در 30 سال گذشته درگیر جنگ سرد و گرم بوده است. اما اگر منظور شما، یک جنگ تمام‌عیار نظامی مانند اشغال عراق است، باید بگویم، ارتش آمریکا، توان چنین جنگی علیه ایران را ندارد. آنچه برای آمریکا مشخص شد، در جنگ نیابتی اسرائیل و حزب‌الله که اسرائیل از سوی غرب، و حزب‌الله از سوی جهان اسلام، رو در روی هم قرار گرفتند، در نبردی 34 روزه مشخص شد آمریکا بر علیه ایران در یک جنگ تمام‌عیار نمی‌تواند پیروز شود. زیرا آمریکا و ایران هر دو از دکتترین جنگ نامتقارن بهره می‌برند و البته هر یک، به شیوه خود این دکتترین را اجرا می‌کنند. این مساله، کار را برای آمریکا دشوار می‌کند.

در فردای هر جنگ تمام‌عیار آمریکا علیه ایران، آمریکا حتی موقعیت امروزی خود در منطقه را نیز نخواهد داشت. با وجود

تحركات آمريكا، ناتو و اسراييل در منطقه، امنيت جنوب غرب آسيا، مرهون امنيت و ثبات ايران است. اگر ثبات و امنيت جمهوري اسلامي ايران مخدوش شود، ثبات و امنيت منطقه جنوب غرب آسيا به هم مي خورد. و بي ثباتي و ناامني گسترده اين منطقه، به سرعت جهان را بي ثبات و ناامن مي كند. بي ثباتي جهاني موجب خلاء قدرت در مناطق گوناگون جهان شده و موجب شكل گيري بحران هاي منطقه اي متعددي مي شود. در اين شرايط، جنگ جهاني و هرج و مرج جهاني رخ مي دهد. يك جنگ جهاني بدون جبهه! آمريكا و غرب، اكنون از مهار هم زمان وقايع نظامي در عراق و افغانستان، و وقايع اقتصادي در يونان و ساير بخش هاي اقتصادي غرب، و مهار لكه نفتي خليج مكرزيك، در حوزه زيست محيطي، عاجزند. چگونه مي توانند با برهم زدن نظم منطقه جنوب غرب آسيا، هم نظم جهان را حفظ و كنترل كنند، و هم با قدرت عظيمي چون ايران، درگير يك جنگ تمام عيار شوند. در واقع جنگ تمام عيار با ايران به مثابه گشودن دهها جبهه متقاطع، مانند گرداب افغانستان و عراق، روبروي غرب است. ضمن اين كه آمريكا در جنگ كوچكي چون اشغال عراق، تاكنون بيش از هزار ميليارد دلار هزينه کرده است. به نظر شما آيا اقتصاد ورشكسته آمريكا، قادر است هزينه جنگ با ايران كه قطعاً هزاران بار بيش از جنگ عراق خواهد بود را تأمين كند؟!

***جنگ تمام عيار نه! اما بمباران نقطه اي مثلاً تاسيسات اتمي چه؟**

موضوع بمباران نقطه اي را نمي توان جنگ ناميد، بلکه حتى نبرد و رزم هم نيست، و نظامي ها به آن پيكار مي گویند. من تنها از جنگ تمام عيار سخن گفتم.

***به نظر شما اگر جنگ بشود قيمت آينده نفت در بازار جهاني چه مي شود؟ آيا غرب مي تواند تحمل كند؟**

در يك جنگ تمام عيار بين آمريكا و ايران، آسيب پذيرترين عناصر، چهار موردند كه بيشترين صدمه را خواهند خورد:

الف- خطوط لوله و چاه هاي نفت و گاز كل منطقه، از آسياي ميانه و قفقاز تا جنوب شبه جزيره عربستان. اين يعني حدود

دو- سوم انرژي فسيلي جهان.

ب- وابستگي روز افزون جوامع به اينترنت در جهان بيوسايبورگ، آن ها را در مورد يك جنگ تمام عيار كه به حوزه

زيرساخت هاي مخابراتي و اينترنتي كشيده شود، آسيب پذير ساخته است. اختلال سخت افزاري در اينترنت، فلج سايرنيتيك

را براي جهان در پي خواهد داشت.

ج- دولت هاي كشورهاي وابسته به غرب در منطقه كه به دليل وابستگي به بيگانه، پايبگاه مردمی ندارند و متزلزل هستند، در

اثر پسرلرزه هاي جنگ تمام عيار آمريكا و ايران، فرو ريخته و جوامع آن ها دچار انقلاب يا هرج و مرج مي شود. هزينه مادي

اين مسأله براي غرب بيش از 50 تربيون دلار است.

د- در يك جنگ تمام عيار بين آمريكا و ايران، آسيب پذيری نيروهاي آمريكايي مستقر در منطقه، بسيار حائز اهميت است.

در میان این هزینه‌ها، طبیعتاً رکود اقتصاد جهانی که حاصل برهم‌خوردن نظم موجود در جهان است، مضاف بر سایر موارد است.

قبلاً در سال 2005 مبتنی بر تئوری بازی‌ها اعلام کردم که در اثر درگیری تمام‌عیار آمریکا و ایران، قیمت نفت به بشکه‌ای 400 دلار می‌رسد. در آن زمان قیمت نفت زیر بشکه‌ای 60 دلار بود، که در دو سال بعد به 130 دلار رسید، و مجدداً به 70 دلار تنزل یافت. این وضعیت شکننده، هم‌چنان ادامه دارد، و اگر درگیری نظامی تمام‌عیار میان آمریکا و ایران پدید آید، طبیعتاً قیمت نفت، از مرز 400 دلار نیز فراتر خواهد رفت و این از توان اقتصادی جهان خارج است، که شوک آن را تحمل کند.

* نقش حضور اسرائیل در خلیج فارس در همراهی ناوهای جنگی آمریکا چیست؟

ناوگان پنجم نیروی دریایی آمریکا که اقیانوس هند را پوشش می‌دهد در کشور بحرین مستقر است. و همواره در 25 سال گذشته در خلیج فارس بین 60 تا 135 کشتی جنگی و زیردریایی غربی حضور دارند. لذا حضور زیردریایی‌ها و شناورهای اسرائیل در خلیج فارس تأثیر خاصی در همراهی ناوهای آمریکایی ندارد. به چند نکته باید توجه کرد:

الف- دو ناو سائر اسرائیل در نبرد 34 روزه با حزب‌الله منهدم شد و این پیام ویژه‌ای برای آمریکا و اسرائیل داشت.

ب- خلیج فارس دریایی بسته، با عمقی بسیار کم است که به ندرت به 90 متر می‌رسد. چنین دریایی، محل مانور خوبی برای ناوهای جنگی نیست.

ج- ایران در خلیج فارس، عظیم‌ترین قدرت دریایی چریکی را سامان داده است که کابوس وحشتناکی برای ناوگان پنجم آمریکا محسوب می‌شود.

لذا بهتر است اسرائیل، افتضاح حاصل از نابودی دو ناو سائر کلاس کرووت خود را در پهنه تاریخ نظامی دریایی خود پاسخ دهد. بیش از 20 سال قبل، آمریکا با بریجتون و شوروی با کورتوریف، مزه خلیج فارس را چشیده‌اند. همان را اسرائیل در ساحل لبنان تجربه کرد.

* کشورهای عربی منطقه در جنگ احتمالی آمریکا با ایران در آینده، علی‌رغم مشارکت اسرائیل آیا به آمریکا کمک می‌کنند؟

برخی از کشورهای عربی مانند مصر، عربستان، اردن، کویت، قطر، و ... در جنگ صدام علیه ایران در کنار آمریکا و غرب به عراق کمک‌های مالی و نظامی بسیار زیادی کردند. در ماه‌های اخیر نیز، مطالبی از رهبران عربستان و امارات متحده عربی در

دیدار با غربی‌ها منتشر شد که حاکی از اعلام حمایت این کشورها از حمله به ایران است.

یک نکته قطعی است و آن این است که میان دولت‌های این کشورها و مردم آن‌ها، شکاف عظیمی در این رابطه وجود دارد. کشورهای عربستان، کویت، بحرین، قطر، امارات، و ... به آمریکا پایگاه نظامی داده‌اند، و طبیعتاً در هر اقدام نظامی آمریکا، از این پایگاه‌ها برای حمله به ایران استفاده می‌شود. اساساً سرفرماندهی نیروهای آمریکا، در خاورمیانه یعنی «سنتکام» CENTCOM در قطر مستقر است و از طریق این فرماندهی اقدام نظامی علیه ایران مدیریت می‌شود. طبیعی است که همراهی دولت قطر را خواهد داشت. با این حال، مردم این کشورها، مخالف این همراهی دولت‌هایشان با آمریکا و اسرائیل هستند. در صورت حمله به ایران، بی‌ثباتی در منطقه، موجب فروریزی این دیکتاتوری‌های نفتی ضعیف منطقه توسط مردم آن‌ها شده و همین موضوع عامل نگرانی آمریکا، اسرائیل و شیوخ این کشورهاست.

***در سال 2007 نیروهای مسلح ایران را برای مقابله با تهدید آمریکا توانمند خواندید. این توانمندی کمی و کیفی**

اکنون چگونه است؟

کمیت و کیفیت نیروهای ایران بیشتر شده است. ارتش ایران با چهار نیرو، و سپاه پاسداران با پنج نیرو و میلیشیای بسیج با یازده میلیون نفر عضو، در کنار ارتقاء توان تسلیحاتی ایران، در آمادگی خوبی به سر می‌برند.

اما رکن اساسی قدرت، همان دکترین و استراتژی است. دکترین واکنش نامتقارن ایران است که منشاء بازدارندگی و یا موازنه می‌شود. البته بسیاری از دکترین‌های عملیاتی و ساختارهای تجهیزاتی متعارف ایران مخفی نگاه داشته شده است و درصحنه منازعه، برای طرفین درگیری روشن می‌شود.

از نظر اقتصاد دفاعی، موقعیت ایران در نسبت با آمریکا بسیار بهتر است. آمریکا با فروپاشی نهادهای مالی خود به ویژه ورشکستگی بیش از 300 بانک این کشور و بدهی گسترده و کسری بودجه و بی‌کاری عظیم، توان حضور در یک جنگ تمام-عیار و طولانی مدت را ندارد. برآورد اولیه آمریکا برای هزینه اشغال عراق که توسط رامسفلد وزیر دفاع بوش مطرح شد 50 میلیارد دلار بود که تاکنون 20 برابر شده و از مرز 1000 میلیارد دلار نیز گذشته است. اکنون در افغانستان و عراق، اقتصاد جنگی آمریکا عملاً ناکارآمدی خود را نشان داده است.

در حوزه کثرت نیروی انسانی و عامل انگیزه نیز، ایران به سادگی می‌تواند چند میلیون نیروی شهادت‌طلب، که انگیزه دفاع از کشور خود را دارند به صحنه بیاورد. اما آمریکا که برابر گزارش سال 2009 انستیتو بروکینگز، برای پس از اشغال ایران 1400000 یک میلیون و چهار صد هزار نفر نیرو نیاز دارد، از تأمین یک‌صد هزار نیرو برای عراق و افغانستان عاجز است، نیروهایی که انگیزه مشخصی برای حضور در کشوری با هزاران کیلومتر فاصله از مرز کشور خود ندارند.

آمریکا تنها از برتری تجهیزات نسبت به ایران برخوردار است که این عامل نمی‌تواند به تنهایی پیروزی را به ارمغان آورد. پرسش این است که آیا آمریکا که در 65 سال گذشته پس از جنگ دوم جهانی حتی یک روز بدون جنگ را نگذرانده است، آماده نبرد

نهایی و آرماگدون مورد ادعای هالیوود است؟! البته نسبت علاقه هالیوود به آپوکالیپس با تمایل رهبران کاخ سفید به نبرد نهایی، هنوز مشخص نیست.